

اکنون

سطرهای بی اجازه شهرام رفیع زاده

here google blogger technorati

Search



خبرخانه

یادت باشد از کجا آمده ای

دریاره ایران

[Oculus Wants 1B Users; WhatsApp Banned](#)
PC Magazine

In other news, Google Play has finally launched in Canada. The service gives you an all-access pass to 25 million songs from all the major record companies, as well as local and independent labels. With Play Music, you can create an ad-free ...

[Recent Prosecution For Contravention Of](#)

Mondaq News Alerts (registration)
In January 2012, officers of the Canada Border Services Agency (CBSA) stationed at the Calgary International Airport inspected a shipment from Lee that was destined for Iran and discovered that 50 Viton O-Rings were part of the cargo. The O-rings were ...

[Canadian Bombardier Seeking to Sell Planes,](#)
Tasnim News Agency

TEHRAN (Tasnim) – Canada's transportation giant Bombardier Inc is looking for opportunities to sell trains and planes to Iran as the company tries to grow its presence in the world's emerging markets, CEO Pierre Beaudoin announced. Print. Tweet ...

[Related Articles »](#)

[Alberta firm fined \\$90K for shipping nuclear-](#)
CBC.ca

After a joint investigation launched almost three years ago by the RCMP organized crime section and the Canada Border Services Agency (CBSA), Lee Specialties Ltd. was charged under the Special Economic Measures Act, the Customs Act and the United ...

[Related Articles »](#)

powered by Google™

شهرام رفیع زاده

مشاهده نمایه کامل من

دوشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۹۳ ه.ش

ناگفته هایی از پرونده وبلاگ نویسان؛ بر ما چه گذشت؟

چهارشنبه گذشته ۱۶ بهمن ۸۷ اطلاع یافتیم که "شعبه ۱۰۵۹ دادگاه جزایی و انقلاب تهران" با گذشت بیش از ۴ سال از بازداشت، و ۴ سال پس از سرگردانی و ابهام در فرجام پرونده برخورد با وبلاگ ها و وب سایت های اینترنتی که با بازداشت چنین ماهه من و بیش از ۲۰ نفر دیگر، همراه بود و به "پرونده وبلاگ نویسان" شهرت دارد، اقدام به صدور حکم کرده است.

در حکم صادر شده که پس از ۴ بار تغییر قاضی پرونده در نهایت به امضای "قاضی حسینی" با عنوان "رییس شعبه ۱۰۵۹ دادگاه جزایی تهران و قاضی دادگاه انقلاب" رسیده، من شهرام رفیع زاده به همراه سه متهم دیگر روزنامه نگار و وبلاگ نویس دیگر (امید معماریان، روزبه میرابراهیمی، جواد غلام تمیمی) در مجموع به ۸ سال و نیم زندان و ۱۲۴ ضربه شلاق محکوم شده ایم.

حکم صادره از هر جهت بر مبنای سستی بنا شده است. قاضی امضاء کننده، آن گونه که در حکم خود انشاء کرده اصلی ترین استنادش "اقراریه متهمان" بوده است. "اقرار" مورد نظر قاضی همان "اعترافات اجباری" است که بنا بر سناریوی از پیش طراحی شده در مرکز دیگر، از من و ما تحت شکنجه جسمی و روانی، چشم بند و دست بند، نگهداری طولانی در سلول انفرادی بازداشتگاهی مخفی، تهدید خود و خانواده، و ضرب و شتم، فشارهای روانی طاقت فرسا، بی خبری مطلق، عدم دسترسی به وکیل و هر وجود و موجود زنده دیگری در طول چندماه بازداشت غیرقانونی اخذ شد.

این درحالی است که پیش از این من و دیگر متهمان ضمن رد آن "اعترافات اجباری" بارها و بارها شکایتش را به مقامات مختلف کشور برده ایم، و آقای هاشمی شاهرودی رییس قوه قضائیه در ملاقاتی که با وی در ۲۲ دی ماه ۸۳ داشتیم پس از شنیدن شکایت ما و آن چه بر ما رفته بود، ملاحظه آثار بازداشت، و توضیحات ما، ضمن تاکید "بر بی اعتباری اقراریه اجباری ما" خود نیز از اخذ آن اعترافات اجباری تحت شکنجه و سلول انفرادی منکر شده بود.

آنچه از خواندن متن حکم صادره جلب توجه می کند این است که قاضی پرونده قصد نداشته، تا واقعیت های پشت پرده پرونده سازی علیه وبلاگ نویسان، بازداشت ها و شرایط غیر انسانی و غیرقانونی در جریان تشکیل آن را که هم در دادگاه و هم پیشتر نزد دیگر مقامات رسمی بیان شده، و به طور رسمی نیز موارد نقض آشکار قوانین جاری در کشور و نقض حقوق بشر در این پرونده به تائید رسیده را ببیند، حتی دستورات صریح و علنی رییس قوه قضائیه نیز نادیده انگاشته شده است.

من نه تنها به حکم صادره اعتراض دارم، بلکه حق نقد آن را برای خودم محفوظ می دانم، و محتوی آن را نمونه ای از احکام ظالمانه می دانم، چرا که محتوای حکم خود تائیدی بر بی گناهی من و دیگر متهمان است.

به عنوان یکی از متهمان پرونده وبلاگ نویسان برای دفاع از حقوق نقض شده خودم و دیگر متهمان این پرونده، به ۴ سال خوشبینی ام به قول رییس قوه قضائیه جمهوری اسلامی که در جلسه ای حضوری وعده برخورد با عوامل متخلف در پرونده وبلاگ نویسان اعم از قضات و ضابطان و دیگران را به ما داد، و از ما خواست تا شرح آن فاجعه را برای حفظ آبروی ایران با دیگران بازگو نکنیم، پایان می دهم.

من به آن درخواست رییس قوه قضائیه در این ۴ سال عمل کردم ولی گویا عملی کردن وعده رییس قوه قضائیه امکان پذیر نبوده و نیست.

بنابر این با اعلام اینکه "حاضر نیستم ظلم مضاعفی را تحمل کنم" در نخستین گام متن دفاعیه خودم که به اولین جلسه دادگاه وبلاگ نویسان در پاییز ۸۵ ارائه شده را منتشر می کنم، این متن علاوه بر دفاع و تلاشی است که جناب دکتر محمد سیف زاده وکیل محترم این جانب برای رفع اتهام در چندین جلسه دادگاه و در بیش از ۴ سال گذشته و تنها به جهت نگاه انسانی شان برای دفاع از من انجام داده اند.

این دفاعیه در چارچوب موارد مطرح شده در بخش قضایی پرونده و اتهامات وارده نوشته شده، و گزینه ابعاد فجیع "پرونده وبلاگ نویسان" بسیار گسترده تر است.

در این پرونده سازی غیر از چند مقام قضایی متخلف، و علاوه بر ماموران متخلف، "آمران" و سناریو سازان "و پرونده سازان"، و افرادی در برخی رسانه های خاص حکومتی، و نهادهای دیگر نقش داشته اند که یک نمونه آن "حسین شریعتمداری نماینده ولی فقیه در روزنامه کیهان" و از کلیدداران "اتاق معجزه" است که "نماینده گویای نواب سازی و بازداشتگاه های مخفی" را نیز بر عهده دارد.

شرح آن طراحان و سناریو سازان، سناریوها و پرونده سازی ها، و سایر تخلفات و متخلفان در این پرونده را نیز در آینده بازگو خواهیم کرد.

متن دفاع شهرام رفیع زاده ارائه شده به دادگاه پرونده بلاگ نویسان در پاییز ۸۵:

این جانب شهرام رفیع زاده، در ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۱۷ شهریور سال ۱۳۸۳ در حالی که در محل کارم در روزنامه "اعتماد" مشغول به کار بودم، مطلع شدم که فردی لباس شخصی که خود را مامور اداره

پیگانی یک

اکنون

پیگانی وبلاگ

اماکن نیروی انتظامی معرفی کرده، در اتاقم حاضر شده است. به محض اطلاع خودم به اتاق رفتم و ضمن معرفی ام از او خواستم هر کاری دارد بگوید. مامور لباس شخصی مذکور با ارائه برگه احضاریه ای که تاریخ یک روز پیش یعنی 16 شهریور را داشت از من خواست تا برای ادای توضیحات صبح 18 شهریور به اداره اماکن واقع در خیابان مطهری مراجعه کنم ، و من هم گفتم که ساعت 8 صبح 18 شهریور به آنجا مراجعه خواهم کرد.

در احضاریه ای که تاریخ 16 شهریور را داشت و فاقد مهر شماره و دلیل احضار نیز بود، آمده بود که باید راس ساعت 8 صبح 17 شهریور در اداره اماکن حاضر شوم، اما مامور مذکور آن را در ساعت 3 بعد از ظهر 17 شهریور به من تحویل داد.

با این حال آن مامور لباس شخصی نزدیک به یک ساعت بعد و در پایان ساعت اداری بار دیگر به اتاقم در روزنامه مراجعه، و اعلام کرد که مسئول پرونده در جلوی روزنامه منتظر است تا یک سنوآل از من بپرسد، و اگر من برای پاسخ به این سنوآل به دم در روزنامه نروم، آنها مجبور خواهند شد تا با ورود به روزنامه و حتی استفاده از اسلحه و دست بند مرا از روزنامه منتقل کنند.

برای پیشگیری از چنین بی حرمتی به ساخت مطبوعات و همکاریم در روزنامه، بدون این که اجازه پیدا کنم تا به مسئولان روزنامه "اعتماد" این موضوع را اعلام کنم تحت الحفظ مامور به دم در روزنامه رفته و در آن جا با چهار نفر مواجه شدم.

آن ها از من خواستند تا برای پاسخ به یکی دو سنوآل به همراه شان بروم. توضیح دادم که این اقدام یعنی جلب و اگر حکم جلبی دارند به من نشان بدهند، و هم چنین کارت شناسایی خود را نشان بدهند. پاسخ این درخواستم اما نشان دادن اسلحه ای بود که یکی از ماموران به همراه داشت.

پس از آن بالاچار مرا سوار پیکانی کرده و با خود به اداره اماکن نیروی انتظامی واقع در خیابان مطهری بردند. از آن جا تحت الحفظ با تغییر ماشین مرا به منزل برده و بدون نشان دادن هیچ گونه حکم بازرسی، منزل مشترکم با دو تن از همکاریم آقای روزبه میر ابراهیمی و یکی دیگر از همکاریم را مورد تفتیش قرار دادند.

در هنگام مراجعت دو کتاب "قانون اساسی" و "آئین نامه دادرسی" از کتاب های خودم را به همراه بردم، اما ساعتی بعد هنگامی که در حیاط اداره اماکن نیروی انتظامی برای بار سوم ماشین را عوض کرده ، و مرا سوار یک ون سفید با شیشه های سیاه و پرده های کلفت کردند، با پی احترامی تمام یکی از ماموران آن کتاب قانون اساسی و آئین دادرسی را از من گرفت، و اعلام کرد "آنجایی که می روی این کتاب ها به درد نمی خورد".

لحظاتی بعد، با ضرب و شتم از پشت سر در خودروی مورد نظر مواجه و افرادی از پشت سر چشم هایم را بسته و به دست هایم دست بند زده و با زور سرم را در اتومبیل به پایین صندلی ها فرو کردند. پس از آن به بازداشتگاهی مخفی منتقل شدم که تاکنون نه بر من و نه بر کس دیگری مشخص نشده که این بازداشتگاه کجاست و تحت نظر چه ارگانی فعالیت می کند.

در بازداشتگاه مرا به سلول انفرادی منتقل کردند؛ سلولی به ابعاد یک متر و نیم در دو متر و 73 روز در چنین سلولی که تجسم زنده به گوری مطلق بود، ماندم. در تمام این مدت با چشم بند بودم و تنها روزی سه بار برای رفع حاجت به دستشویی برده می شدم. و پس از آن به مدت 13 روز نیز به بند انفرادی زندان اوین و مجاورت سلول محمد بسیجی، کسی که به اتهام قتل 22 کودک که به اعدام محکوم شده بود منتقل شدم. (در مجموع 86 روز بازداشت بودم)

بازجویی از نخستین لحظات پس از بازداشت به همراه ضرب و شتم، انواع فحش های رکبک به خود و خانواده ام، آغاز شد. بازجو (بازجویان) به خشن ترین شکل ممکن و در پاسخ اینکه چه گناهی مرتکب شده ام مرا آماج ضرب و شتم خود قرار داده ، و تا چندین ساعت در حالی که دست و چشمم بسته بود انواع ضربات به سر و صورت و جای جای بدنم وارد کردند، اما نگفتند به چه گناه یا اتهامی چنین می کند.

فردای روز بازداشت نیز با انواع شکنجه ها گذشت، و تنها چیزی از بازجو می شنیدم این سخن او بود که با اشاره به یکی از مقالاتم با عنوان "اتاق معجزه" به شکل دیوانه واری فریاد می زد که "این جا اتاق معجزه است، مادر قحیه". از او خواهش کردم هر چقدر می خواهی بزن اما لطفاً به مادرم که در سال 1357 از دنیا رفته فحش نده، اما بازجوی مسلمان(؟) ظاهراً گوشش بدهکار این حرف ها نبود. لازم است یادآوری کنم که انواع مختلف فحش های رکبک دیگر را نیز بر زبان می آورد که شرم دارم از گفتن شان.

شب هنگام، مرا چشم بسته به اتاقی دیگر در بازداشتگاه منتقل کردند، و بازجو و شخص دیگری که قیافه متشرعان را به ظاهر داشت، خود را قاضی پرونده معرفی کرد و خطاب به من گفت که باید "با ما همکاری کنی و آن چه حاج آقا می خواهد را بنویسی." گفت که "از فردا در اختیار حاج آقا هستی"، و گفت که "ما می توانیم همین جا تو را بکشیم و زنده به گورت کنیم، هیچ کس هم نمی داند که تو الان کجایی و چه کسی تو را گرفته". از بازجو هم خواست که هر بلایی می تواند سرم بیاورد.

ضرب و شتم، توهین و تحقیر و فحاشی، و انواع شکنجه های روحی که از تهدید به مرگ خودم آغاز می شد، و تا به مرگ فرزندانم و خانواده ام، و بازداشت دوستان و همکاریم ادامه می یافت در طول تمام دوران بازداشت ادامه داشت.

بازجویی ها و شکنجه در تمام طول دوران بازداشت ادامه داشت، و پس از یک هفته بازجو به صراحت به من گفت که این پرونده سیاسی است و اگر به آنچه می خواهد "اعتراف و توبه" کنم عاقب به خیر خواهم شد. با این حال او از من می خواست که به روابط نامشروع اعتراف کنم. و در برابر این توضیح که من از نوزده سالگی همسر اختیار کرده و دارای سه فرزند هستم با ضرب و شتم و قرار دادن اسامی چند تن از همکاریان خانم از من می خواست که به رابطه با (حداقل) یک نفر از آن ها اعتراف کنم، می گفت "یک نفر را قبول کنی که «کردی» کافی است".

در طول مدتی که برای پذیرش اعتراف اخلاقی تحت شکنجه قرار داشتیم بارها به او توضیح دادم که این کار غیر اسلامی و غیر انسانی است، اما او مدعی بود که با وضو دارد بازجویی می کند. با این حال شرم دارم که آنچه را که او از صحنه های خیالی رابطه نامشروع برایم توضیح می داد، اینچنین بنویسم. وقتی زیر بار چنین اعترافی نرفتم، مورد تهدید قرار گرفتم که یا یکی از این خانم ها را بازداشت می کنند و از او(شخصی که دستگیر خواهند کرد) در این مورد اعتراف می گیرند ، و یا آنکه بازجو می گفت از یکی از زنان متهم به روسپیگری که به گفته بازجو به طور معمول به بخش دیگری از همان بازداشتگاه منتقل می شدند چنین اعترافی بر علیه من می گیرند.

- ◀ 2011 (1)
- ▼ 2009 (37)
- ◀ August (2)
- ◀ July (19)
- ◀ June (5)
- ◀ April (2)
- ◀ March (1)
- ▼ February (6)

عدالت تاریک؛ اشعار کامیونی، تاج
...، بیگم، تاجر بزرگ کاغذ

آرزوی تندرستی برای شهرام شیدایی
اعتراض مشترک دو نهاد مدافع حقوق
... بشیر به حکم زندان و

ناگفته هایی از پرونده وبلاگ نویسان؛ بر ما
... چه گذشت؟

بازگشت "بالترین"

حمله برنامه ریزی شده به "بالترین"

- ◀ January (2)
- ◀ 2008 (32)
- ◀ 2007 (1)
- ◀ 2005 (20)
- ◀ 2004 (7)
- ◀ 2003 (101)
- ◀ 2002 (73)

ایمیل تان را وارد کنید؛ اکنون بخوانید:

Subscribe

Delivered by FeedBurner

با این وجود اینجانب هرگز حاضر نشدم چنین اعترافی را برای بی حیثیت کردن خانم های دیگر بپذیرم، در نهایت و تحت شکنجه و بر اساس دیکته بازجو تنها به "دست دادن" با برخی خانم های محترمی که در طول عمرم هرگز دستشان را نیز لمس نکرده ام، اعتراف اجباری کردم.

در مرحله دیگری از بازجویی تحت شکنجه های مختلف فیزیکی و روحی که شرحش آبرویی برای جمهوری اسلامی باقی نمی گذارد، بازجو برای درهم شکستنم خواستار فهرستی از گناهان من شد. در این مرحله هر چه نوشتم پاره شد. هزار بار نوشتم که بی گناهم اما هربار تحت شکنجه قرار گرفتم.

سرانجام به قول خودشان با "خوردکردنم" و در هم شکستنم بازجو موفق شد که انسانی دست بسته را در بازداشتگاهی مخفی و در سلول های انفرادی، و با استفاده از تهدید و ارباب و فحش و فضیحت بشکنند، و به قول خودش "توایی" را بر جمع توایان بیافزاید. لذا تاکید می کنم که کلیه "اعترافات اجباری" صورت گرفته بر اثر همین شکنجه ها بوده است، و این را پیشتر نیز در ملاقات (22 دی ماه 83) با جناب آقای هاشمی شاهرودی ریاست قوه قضاییه جمهوری اسلامی نیز به طور رسمی بیان کرده ام.

نکته مهم اما جگونی نوشتن این اعترافات است که توضیح می دهم:

علاوه بر انواع شکنجه های روحی و جسمی، در مرحله اعتراف گیری اجباری، مجور تمام اعترافات از سوی بازجو ارائه می شد. او با تاکید هزار باره بر این که این پرونده سیاسی است، خود را "نماینده نظام" و "نماینده شخص رییس قوه قضاییه" معرفی می کرد (در دیدار با ریاست قوه قضاییه ایشان داشتن چنین نماینده ای را تکذیب کرد) و بر این نکته تاکید داشت که اگر اعترافات اجباری مورد نظرش را بنویسیم "قاضی تحت کنترل" است و هر چه خودش (بازجو و تیم بازجویی) بخواهد همان خواهد شد.

برای تایید این که اعترافات اجباری من و دیگر متهمان بر اساس محور های مورد نظر بازجو بوده به نظرم نگاهی کافی است چرا که از ما خواسته شد تا با ادبیاتی مشابه ادبیات (و مطابق نمونه) یک روزنامه خاص یعنی روزنامه "کیهان" بنویسیم، و محور های تمام بازجویی ها و آوردن فهرستی از اسامی افراد مختلف که توسط بازجو به من دیکته شد اجباری بود، در حالی که بسیاری از این افراد را در تمام طول دوران زندگی خودم هرگز ندیده، و هیچ گونه آشنایی و اطلاعی از آن ها نداشته ام. و همین طور در مورد سایر متهمان نیز این جانب به استثنای آقای میرابراهیمی با دیگر متهمان ارتباط و دوستی و حتا آشنایی (قبلی) نداشته ام.

نکته مهم اما اعترافاتی اجباری بر علیه دوستان مرحوم؛ شاعر بزرگ معاصر احمد شاملو، نویسنده فقید هوشنگ گلشیری، و دو عضو شهید کانون نویسندگان ایران محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده با محور های مورد نظر بازجویان بود که مجبور به نوشتن شان شدم. و این در حالی است که احمد شاملو در مرداد ماه سال 1379، و هوشنگ گلشیری در خرداد 1379 از دنیا رفته بودند، و محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده دو قربانی توطئه شوم قتل های زنجیره ای در سال 1377 بودند، و من در 17 شهریور 1383 چندین سال پس آن بازداشت شده بودم.

کانون نویسندگان ایران، فعالان حقوق زنان، روزنامه نگاران و چند چهره سیاسی اصلاح طلب از شمار دیگر کسانی بودند که هدف این بازجویی ها و "اعترافات اجباری" و "تک نویسی" ها بود.

نمی دانم آیا با دستگیری یک روزنامه نگار و وبلاگ نویس امکان دارد همه مشکلات یک حکومت حل شود یا نه، اما به نظرم عاملان و آمران بازداشت این جانب و چند جوان بی گناه دیگر که به پرونده وبلاگ نویسان مشهور است بر آن بودند تا کلیه مسایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی جمهوری اسلامی را از طریق اخذ "اعترافات اجباری" حل کنند.

نکته دیگر در گرفتن اعترافات اجباری، درخواست تک نویسی برای فهرستی از شخصیت های کشور است. این فهرست از برخی از سیاسیون از جمله آقایان مصطفی تاج زاده، علی مزروعی، بهزاد نبوی، محسن میردامادی و سعید حجاریان آغاز، و حتی به برخی از نیروهای معروف جناح راست از جمله آقایان طه هاشمی و امیر محبیان ختم می شد. لازم به توضیح است که این جانب تنها جهت مصاحبه برای روزنامه اعتماد و بنا بر رسالت خبرنگاری با برخی از این افراد یک بار و با برخی سه یا چهار بار از نزدیک، در ملاعام، و با حضور دیگران ملاقات و گفت و گو کرده ام، و بسیاری از افراد مورد نظر بازجویی ها را هرگز در عمرم چه به طریق حضوری، یا تلفنی، یا هر نحو دیگر هیچ گونه ارتباطی نداشته ام.

با این حال حتی پس از آزادی ظاهری از بازداشت تحت فشار دادستان (سعید مرتضوی) و بازجو مجبور به ایراد شهادت کذب تلویزیونی (در جنب دفتر دادستان تهران) بر علیه آقای علی مزروعی شدم که در همین جا لازم می دانم از ایشان عذرخواهی کرده، و اعلام کنم که تمام آنچه در تلویزیون گفته شد تحت فشار روانی و شکنجه و تهدید خانواده ام بیان کرده و همه را تکذیب می کنم.

اینجانب هم چنین اعلام می کنم که در هنگام بازداشت، تحت فشار بازجو وادار شدم تا از پذیرش وکالتنامه وکیل محترم و انسان دوست، جناب آقای دکتر محمد سیف زاده خود داری کنم. وکالت نامه ایشان در بازداشتگاه و توسط بازجو زمانی به رویت من رسید که قبل از آن مورد ضرب و شتم قرار گرفته، و پس از آن نیز با تهدید، و به درخواست و تاکید بازجو که اگر ایشان را به عنوان وکیل بپذیرم حداقل 20 سال زندان در انتظارم خواهد بود، و با تهدیدهای مشابه مجبور به رد وکالتنامه شدم. بازجو هم چنین از من خواست که در ذیل وکالتنامه القاب توهین آمیزی به وکیل محترم نسبت بدهم که اینجانب با تحمل فشار و تهدید تنها در ذیل وکالتنامه نوشتنم "فعلا نیازی به وکیل ندارم." پس از آزادی مجدداً به آقای دکتر محمد سیف زاده مراجعه و از ایشان خواهش کردم تا وکالت این جانب را بر عهده بگیرند، که با موافقت این وکیل انسان دوست مواجه و ایشان وکالت قانونی این جانب را بر عهده گرفتند.

در روز چهل و سوم بازداشت برای تفهیم اتهام با چشم بند و دست بند پس از ساعت اداری به دادسرای فرودگاه منتقل شدیم، که در آنجا بازپرس بار دیگر مرا تهدید به حکم حداقل بیست سال زندان کرد و وادار به پذیرفتن اعترافات کرد. هر چند که من تلاش کردم که هیچ یک از اتهامات را به صراحت نپذیرم.

در همان روز و در هنگام انتقال مجدد در حالی که با چشمبند و دستبند در داخل خودرو به همراه دیگر بازداشت شدگان بودم، در هنگام اذان ماه رمضان و در حالت گشنگی و تشنگی مفرط به داخل اتومبیل فوق گاز فلفل زندان تا شکنجه ای مضاعف بر ما وارد شود. این اتفاق درست در لحظه اذان مغرب اتفاق

افتاد که حتی با اعتراض بعضی از ماموران حاضر در صحنه نیز مواجه شد. گرفتن اعتراف اجباری و وادار کردن به روخوانی از اعترافات دیکته شده، و تصویب برداری در جلوی دوربین در دو مرحله ابتدا در بازداشتگاه مخفی، و در اتاق رییس وقت زندان اوین بخش دیگری از سناریو تواب سازی آمران ن بازداشت بود.

پس از هفتاد و سه روز از بازداشتگاه مخفی به یکی از بندهای ایزوله زندان اوین منتقل شده، و به مدت 13 روز در جوار سلول محمد بسیجی (معروف به محمد بیجه) محکوم به اعدامی که 22 کودک را به قتل رسانده بود و در آستانه اعدام قرار داشت، و به همراه برخی دیگر از متهمان در سلول های آن نگهداری شدم.

در روزهای منتهی به "آزادی ظاهری" بر اساس محور های مورد نظر تیم بازداشت و بازجویی، و بر اساس "نامه مشابه" به عنوان تنها یکی از شروط آزادی خودم و سایر متهمان وادار به نوشتن توبه نامه شدم.

با این حال بازجو پیش از "آزادی صوری" مرا تهدید کرد که "تو سه تا دسته گل هم داری و اگر هرکاری بکنی ممکنه برای اونها اتفاقی بیفته". این نکته را این جانب به اطلاع ریاست قوه قضاییه نیز رسانده ام و در مورد تهدید فرزندان و خانواده ام به طور مفصل به آقای هاشمی شاهرودی توضیح داده ام. "آزادی صوری" در 11 آذر ماه 83، و احضار مجدد در صبح فردای "آزادی صوری" به اداره اماکن میدان نیلوفر، در این احضار "توبه نامه" به ما داده شد تا به خبرگزاری های مراجعه کنیم تا چنین بنماید که به ظاهر داوطلبانه درخواست انتشار آن را داریم.

پس از آن چندین بار احضار خیابانی و تهدید و فشار برای همکاری و گرفتن نامه های مشابه که به علت تن ندادن بارها مورد تهدید واقع شدم.

تعقیب و مراقبت در شهرستان به هنگامی که به علت بیماری فرزندم به آنجا رفتم، سه بار احضار از شهرستان به تهران و دفتر دادستان، به وسیله تهدید تلفنی در عرض سه روز، چون هر بار پس از مراجعه به تهران به خاطر بیماری فرزندم مجدد به شهرستان می رفتم. در نهایت اجبار به شرکت در "شوی تلویزیونی اعتراف اجباری" پس از تهدیدات بازجو و سعید مرتضوی دادستان تهران در محل دفتر دادستانی تهران.

تداوم تهدید و احضار خیابانی، که منجر به تصمیم من به خودکشی شد، و بازجو تنها پس از شنیدن این که من در نامه ای همه چیز را نوشته و تصمیم به خودکشی دارم تا اندازه ای از فشار بر من کاست. پس از آن که من دیگر به تلفن ها و احضارهای خیابانی بازجو جواب ندادم، تهدید شدم که به بازداشتگاه بازگردانده می شوم.

در همین هنگام و تنها چند روز پیش از ملاقات با ریاست قوه قضاییه، مجدداً توسط ماموران مسلحی که در غیاب من به دفتر روزنامه مراجعه کرده بودم، به داسرا (فرودگاه) احضار شدم. پس از دیدن احضار به بی نام و نشان دوم و مراجعه به داسرا، بازپرس در حضور بازجو مرا به طور رسمی برای بازداشت مجدد تهدید کرد. و هر دو از من خواستند تا نامه ای به آقای خاتمی بنویسم و بگویم که "شکنجه نشده ام." که با مخالفت من مواجه شدند.

درخواست جعل نامه ای دیگر با تاریخ 42 روز پیش از سوی بازپرس به بهانه ایرادات شکلی پرونده، چون هیچ گونه حکم رسمی بازداشتی یا آزادی به رغم تداوم سه ماهه بازداشت به امضای من نرسیده بود. این موضوع را در دیدار با آقای هاشمی شاهرودی رییس قوه قضاییه در دی ماه 83 نیز به اطلاع ایشان رسانده ام.

ملاقات با رییس قوه قضاییه (در 22 دی ماه 83 به همراه دیگر متهمان پرونده وبلاگ نویسان) در این دیدار من بخشی از شکنجه ها و غیر قانونی بودن کلیه مراحل پرونده، و تهدید فرزندانم را شرح دادم، و توضیح دادم که چه فاجعه ای رخ داده است. سایر شرکت کنندگان در این جلسه نیز فجایع مربوطه را شرح دادند. آقای شاهرودی با اعلام این که اقرار ما (اعترافات اجباری) چون زیر فشار و تحت شکنجه بوده، به طور کلی باطل است. ایشان ضمن تائید از آن چه بر ما گذشته قول دادند که با متخلفان برخورد خواهند کرد. (این جلسه نزدیک به 2 ساعت و نیم به طول انجامید که جزئیاتش مفصل است).

و اما لازم می دانم نکات دیگری را نیز به اطلاع برسانم:

یک: این جانب از هنگام بازداشت در تاریخ 17 شهریور تا 11 آذر 1383، و حتی پس آن، مورد انواع تهدیدها، شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفته و خود و خانواده ام به مرگ تهدید شده ایم. من قربانی پرونده ای شده ام که بارها بازجو درباره آن تاکید کرده بود که "یک پرونده سیاسی" است. در دیدار مورخ 22 دی ماه سال 1383 با آقای هاشمی شاهرودی ریاست قوه قضاییه، این جانب ضمن تشریح آنچه بر خودم گذشته، از ایشان درخواست کردم که عاملان این جنایت را مورد تعقیب و پیگرد قرار دهند. ریاست قوه قضاییه ضمن تاکید بر این که کلیه اقرار اجباری به واسطه این که در تحت فشار و شکنجه اخذ شده باطل است، اعلام کردند که با عاملان این جنایت برخورد خواهند کرد. از همین رو این جانب تا پایان پیگیری ایشان درباره جزئیات این فجایعی که در جریان این پرونده رخ داد، خودداری کردم. اما اکنون نه تنها خبری از چگونگی برخورد با عاملان آن فاجعه نیست بلکه باردیگر و به "استناد اعترافات اجباری" اخذ شده تحت شکنجه، سلول انفرادی، چشم بند و بازداشت غیر قانونی و غیر انسانی (در بازداشتگاهی مخفی) بار دیگر خودم را در مظان اتهام می بینم.

دو: درباره اتهام "تشکیل جمعیت مخالفان نظام"، این جانب هر گونه عضویت در چنین جمعیتی را تکذیب کرده و اعلام می کنم که در طول عمرم هرگز در هیچ گروه سیاسی عضویت نداشتم و ندارم. این جانب تنها در دو جلسه مطبوعاتی و براساس وظیفه شغلی خود روزنامه نگاری، در ملاعام با آقای بهزاد نبوی در هنگامی که ایشان نایب رییس مجلس ششم بودند دیدار داشته ام، و هیچ گونه سخن خلاف قانون اساسی در این جلسات مطرح نشده است، و کلیه موارد مطرحه ساخته ذهن پرونده سازان است. این جانب در تمام عمرم تنها یکبار آقای میردامادی را در مقام ریاست کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس ملاقات کرده ام. و آقای مصطفی تاج زاده نیز بر همین منوال (همه این دیدارها عمومی و در ملاعام بود).

در مورد آقای رجب علی مزروعی ریاست محترم انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران نیز باید اعلام کنم که این جانب تنها یکبار و آن هم پس از آزادی و انجام مصاحبه دروغ و اجباری (در دفتر داسرا) تهران بر علیه ایشان که تحت فشار و شکنجه انجام شد، تنها یک بار و به مقصد عذر خواهی ایشان را دیده و از ایشان حلالیت طلبیده ام.

سه: در مورد اتهام عضویت در جمعیت مخالفان نظام این جانب هرگز عضو هیچ جمعیت یا گروه

سیاسی و غیر سیاسی به غیر از تشکل صنفی "کانون نویسندگان" نبوده ام. و به عضویت در "کانون نویسندگان ایران" افتخار می کنم، چرا که این کانون دیرسال ترین تشکل صنفی نویسندگان ایران است که با هدف پیگیری صنفی حقوق اجتماعی نویسندگان و مبارزه با سانسور یک دهه پیش از استقرار جمهوری اسلامی تشکیل شده، و در راه دفاع از حقوق صنفی نویسندگان تا کنون متحمل خسارات جبران ناپذیری و از جمله شهادت چند تن از اعضای خود شده است.

چهار: درباره اتهام نشر اکاذیب (بنابر موارد مطرح شده در کیفرخواست) نیز این جانب کلیه مطالبی و مقالات خود را تا هنگام بازداشت در روزنامه های رسمی کشور به چاپ رسانده ام، و تنها پنج مقاله با عنوان: "اتاق معجزه"، "بازخوانی پرونده افسانه نوروزی"، "بازخوانی قتل های زنجیره ای کرمان"، "تاوان دگر اندیشی"، و "پایگاه دشمن کجاست" و "برای آزادی" را به منظور انتقاد از مواردی که اغلب سرانجام به تأیید قوه قضاییه نیز رسیده، (در وبلاگ) و سایت "امروز" متعلق به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و سایت "گویا نیوز"، منتشر کردم.

لازم به یادآوری است که موارد مطرح شده در مقاله "اتاق معجزه" مربوط به برخورد ضد اسلامی و ضد انسانی برخی از بازجویان و گرفتن اعترافات اجباری است که ریاست قوه قضاییه نیز خود با ابلاغ آئین نامه حقوق شهروندی بر رفع چنین مواردی تأکید داشته اند، و علاوه بر این در جریان سخنرانی ایشان در بهار سال 84 و در جمع دادستان های کل کشور نیز ایشان به انتقاد از برخورد بعضی دادستان ها و پرونده سازی بر علیه برخی از بازداشت شدگان تا به حدی اظهار ناراضگی کردند که تأکید کردند "آن مهر ها را باید شکست" و "در چنین دادرسی را باید تخته کرد".

در مقاله "بازخوانی پرونده افسانه نوروزی"، نیز مواردی مطرح شده که حاکی از مظلومیت یک زن بی پناه است (در مقابل یک فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی)، که در نهایت قوه قضاییه نیز با تبرئه خانم افسانه نوروزی بر آن موارد صحنه گذاشت.

در مقاله "تاوان دگر اندیشی" گزارشی از بدبینی برخی از محافظ قدرت نسبت به نویسندگان ایران مطرح کرده ام، و این که چنین نگاهی سر انجام به "فاجعه قتل های زنجیره ای" منتهی شده، که حتا عالی ترین مقامات نیز بر ضربه ای که چنین فاجعه ای بر حیثیت جمهوری اسلامی زد، و لزوم پیشگیری از تداوم چنین نگاهی تأکید کرده اند.

در مقاله "پایگاه دشمن کجاست"، این جانب با استناد به سخنان آقای نیازی، ریاست وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح درباره نفوذ دشمنان با ظاهر مقدس مآبانه در مراکز حساس هشدار داده بودم. کلیه موارد ذکر شده در این مقاله از گزارش ریاست وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح و منتشر شده در مطبوعات رسمی کشور آمده بود.

در مقاله "بازخوانی قتل های زنجیره ای کرمان" این جانب درباره قتل چندین نفر از شهروندان کرمانی توسط یک محفل که با سوء استفاده از نام "بسیج" به آن قتل ها مبادرت کرده بودند، نوشته، و تأکید کرده بودم که بنا بر اعلام فرماندهان کرمان به هیچ وجه این قاتلان مجوز رسمی برای ایجاد پایگاه بسیج نداشتند، و مدتی پس از قتل ها برای پنهان کردن خود با ظاهر سازی و فریب چنین مجوزی را دریافت کردند.

در مقاله "**برای آزادی**" درباره (صدر حکم اعدام) آقای هاشم آقاچری نه تنها هیچ موردی مطرح نشده بلکه ذکر خاطره ای است از آقای احمد شاملو درباره نوبل ادبیات، و خبر داده شده که چند تن از ایران برای دریافت جایزه نوبل نامزده شده اند، و از جمله آقای هاشم آقاچری، که اتفاقاً در همان سال و مدتی بعد این جایزه به وکیل محترم، خانم شیرین عبادی اهدا شد.

کتاب های "شلیک به اصلاحات"، و "بازی قدرت" که اولی درباره ترور سعید حجاریان نایب رئیس وقت شورای شهر تهران، و دومی درباره "فاجعه قتل های زنجیره ای" است، (در سال 79) با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ و منتشر شدند، اما در "اعترافات اجباری" وادار شدم تا بگویم "این کتاب ها با استفاده از نفوذ اصلاح طلبان در وزارت ارشاد مجوز دریافت کردند"، در حالی که اساساً در آن هنگام دولت و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در اختیار اصلاح طلبان بود و بنابراین نفوذ اصلاح طلبان در دولت خودشان بی معنی است.

پنج: درباره اتهام تشویش اذهان عمومی نیز چنین اتهامی را به هیچ وجه نمی پذیرم، و اعلام می کنم که هرگز با چنین قصدی کتاب یا مقاله ای ننوشته ام، بلکه هدفم از نوشتن اصلاح امور بوده است.

شش: اتهام شرب خمر را تنها تحت فشار بازجو پذیرفتم.

هفت: اتهام "ایجاد مقدمات فساد" را به شدت رد می کنم چرا که این جانب تحت شدیدترین شکنجه ها حتی از پذیرفتن اتهامات غیر اخلاقی پرهیز کردم اما به اصرار بازجو که گفت "باید برای تکمیل پرونده یک اتهام اخلاقی را بپذیری"، تحت "اعتراف اجباری" پذیرفتم که با برخی از خانم های همکارم "دست داده ام".

هشت: این جانب هر گونه تخطی از قوانین جمهوری اسلامی تا هنگام بازداشت در 17 شهریور 1383 را رد کرده، و اعلام می کنم به رغم داشتن انتقادات بسیار هرگز کاری خلاف قانون مرتکب نشدم، و قربانی پرونده سازی، شکنجه، و تهدید شده ام.

در این جانب لازم می دانم که یک بار دیگر هر گونه نوشته و فیلم منتسب، و هر چیز دیگر را از تاریخ 17 شهریور 83 تا تاریخ 22 دی ماه 1383 یعنی تا پیش از ملاقات با ریاست قوه قضاییه را تکذیب کرده و اعلام می کنم که در آن چند ماه "زنده به گور" بوده ام.

و اما در پایان، لازم می دانم اعلام کنم که این جانب در تمام دوران زندگی خود هرگز جز با درنظر داشتن حق و انصاف، و جز برای احقاق حقوق از دست رفته شهروندان و مردم، و سرافرازی ایران عزیز کلمه ننوشته ام. پرونده ساخته شده برای این جانب، حاصل غرض ورزی شخصی، و عیبک سیاهی است که برخی از محافظ قدرت از پشت آن به مردم می نگرند. در جریان تشکیل این پرونده فجاج بسیاری رخ داد، آنچه نوشتیم تنها بخشی از این فجاج بوده است.

لذا از قاضی محترم درخواست می کنم با توجه موارد مطرح شده حکم برائت این جانب را از کلیه اتهامات وارده، صادر فرماید. هم چنین درخواست می کنم که نسبت به اعاده حیثیت این جانب، که در هنگام بازداشت بارها توسط مقامات قضایی اتهامات مختلفی به من وارد شده اقدام کنند.

و اما در پایان این پرسش را نیز از ریاست محترم دادگاه و افکار عمومی دارم که چگونه است که در جمهوری اسلامی برای انتشار نام و تصویر جانین در روزنامه ها محدودیت های قانونی وجود دارد، اما برای پخش "اعترافات اجباری" اخذ شده از روزنامه نگار و وبلاگ نویسی کارگر زاده، که در تمام زندگی اش جز شرافت کلام و کلمه چیزی دیگری نداشته، و جز در دفاع از حقوق مردم، و شهروندان کلامی

ننوشته در تمام بخش های خبری تلویزیون جمهوری اسلامی اهتمام و جا هست؟
 آیا چنین روش هایی برای تبدیل شهروندان ایران به دشمن با مدعای "عدالت علوی" و شرافت انسانی
 نسبتی دارد؟

شهرام رفیع زاده
 دوازده آذر 1385

ناگفته ها از پرونده وبلاگ نویسان در روز

شهرام رفیع زاده . ۶:۵۰ قبل ازظهر .

درباره ی آزادی بیان, حقوق بشر

۲: نظر

سهیل سروش نیا ۲۱ بهمن ۱۳۸۷ ه.ش., ساعت ۹:۲۷



اگر موافق باشید این مسئله رو در وبلاگ و سایتهای دیگه لینک کنم؟

...نیم ساعت دیگه برمیگردم. شاید بخوابم تغییرش بدین . به هر حال

واقعا متاسفم و ما رو همراه خودتون بدون . امیدوارم ختم به خیر بشه

پاسخ

بهمن ۱۳۸۷ ه.ش., ساعت ۱۹:۴۸ ali۲۱



نظرت راجع به تحلیل من چیست؟ از آنجایی که بعضی از روزنامه نگاران خارج ازکشوربه علت دلتنگی به خانواده یکباره 180 درجه تغییرجهت می دهند وبه نفع نظام وعلیه غرب شروع به نوشتن می کنندیا نزدیک انتخابات فکرمی کننداگر تمام انرژیشان راصرف حمایت ازخاتمی کنندواگراوبیروزشود می توانند به ایران حدااقل سالی یکباربرای مدت کوتاهی بی سروصدا بروند

اینهابایینکارشان آب پاکی رارودست شماريختند که نتوانید باوعده وعید اصلاح طلبان حکومتی به نفع آنهاوعلیه احمدی نژادمطلب بنویسیدیا بدت می آید ح دال بارهاادعا می کرد هیات تحریره روز بااسم مستعاردرسایتها علیه احمدی نژادمطلب می نویسندوگرنه چرااین حکمهارا بعداز 4 سال ونزدیک انتخابات دادندآنهم برای مدت‌های طولانی3 یا4 سال رفیق ازمن به توضیحت گول اینهارانخورخاتمی وشاهرودی هم مثل باقی مقامات رژیمندگول خنده اینهارانخور

پاسخ

نظر خود را وارد کنید...

نظر به عنوان:

پیام جدیدتر

صفحه اصلی

پیام قدیمی تر

(Atom) اشتراک در: نظرات پیام